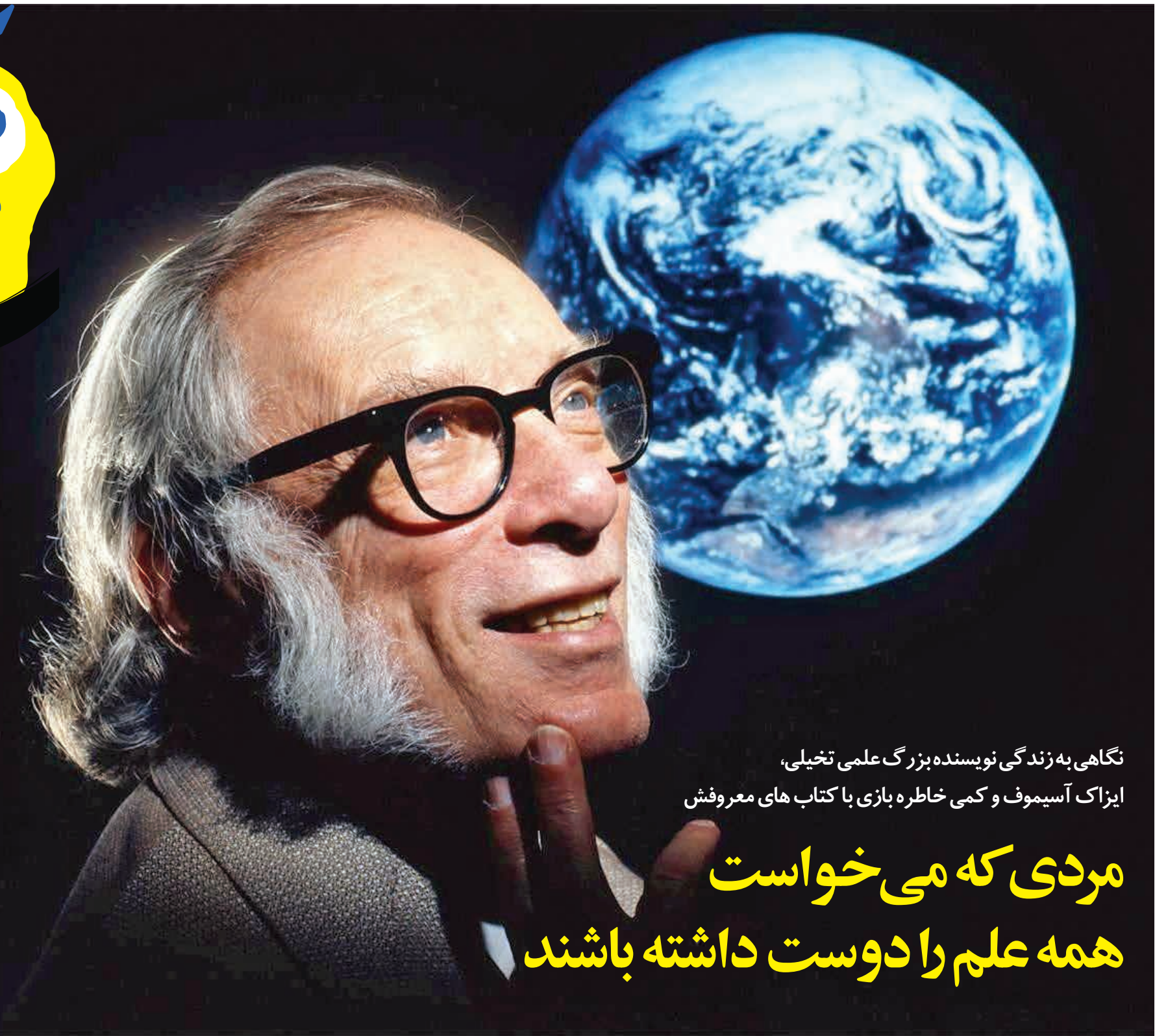


مریم ملی- کتاب هایش قطور نبودند، حدود ۶۰-۵۰ صفحه که خیلی راحت خوانده شود و مدت ها ذهن ات را درگیر کند. در قفسه کتابخانه یا پشت ویرتین کتاب فروشی وقتی اسم کتاب ها را می دیدی بالاخره یکی شان تو را جذب می کرد. شاید حتی خودت هم در آن سن و سال نمی دانستی که مثلاً نجوم و فضا بیشتر خوشحالت می کند، یا دانستن درباره دایناسورها یا شاید هم چگونگی پیدایش حیات. ولی تنوع کتاب های ایزاک آسیمواف (متولد ۱۹۲۰ و متوفی در ۱۹۹۲ م) آن قدر زیاد بود که به هر حال یکی از عنوان ها و عکس های روی جلد برایت سوال می شد و دوست داشتی بدانی جریان از چه قرار است. گاهی حتی معنی اسم کتاب را نمی دانستی. میکروموج ها؟! خب یعنی چه؟ و همین جا بود که رفاقتت با آسیمواف شروع می شد. در کتاب هیچ خبری از اصطلاح های قلمبه و سلمبه نبود. انگار کتاب را برای خودت نوشته بودند، هر چه جلوتر می رفتی بیشتر شگفت زده می شدی. انگار آسیمواف به خانه و کتابخانه محله ما آمده بود تا هر بار ماجرای شنیدنی برای مان تعریف کند. بعد از خواندن یکی دو کتابش، او دیگر یک نویسنده روسی ساکن آمریکا یا یک استاد دانشگاه در رشته شیمی نبود. او دوستی بود که به ما نشان می داد جهان قطور کار می کند، دانشمندان هر روز دارند چه چیزهای جدیدی کشف می کنند و دنیا در آینده چه شکلی خواهد شد. ایزاک برای خیلی از کسانی که امروز جایی از زندگی شان به علم علاقه ای دارند یا شغل و رشته تحصیلی شان یا علوم روز گره خورده است یک دوست بزرگ است. کسی که دوران کودکی و نوجوانی مان را با او گذرانده ایم، کسی که ادعای معلمی و استادی نداشته و برای مان داستان گفته و بیشتر از هر کسی در چشاندن مزه خوب علم به ما موفق بوده است. این پرونده ادای دینی است به آقای نویسنده. به کسی که علم را از دانشمندان گرفت و کادوبیج کرد تا ما دوستش داشته باشیم.



نگاهی به زندگی نویسنده بزرگ علمی تخیلی،

ایزاک آسیمواف و کمی خاطره بازی با کتاب های معروفش

مردی که می خواست همه علم را دوست داشته باشند

آقای نویسنده یک فوبی معروف داشت

ایزاک کسی بود که اطلاعات زیادی درباره علوم مختلف داشت، تخیل اش به شدت قوی بود و پیش بینی می کرد که علم، آینده انسان ها را بطور تغییر می دهد. باورش سخت است که آدمی با این اطلاعات و هیجان برای کشف دنیاها، جدید و خیال پردازی درباره شان از هواپیما بترسد. او به بیماری ترس از محیط های بسته دچار بود، برای همین نمی توانست سوار هواپیما شود و تا پایان عمرش این هراس با او بود. در کل زندگی اش فقط دو بار با هواپیما سفر کرد چون ناچار بود مسیر طولانی را طی کند. «بن بوا»، ویراستار آثار او گفته است: «ایزاک می گوید دوست دارد در فضا و در پهنه آسمان ها پرواز کند، اما فقط در تخیل خود.»

ماجرای مرگ مشکوک ایزاک

آسیمواف ۷۲ سال در این دنیا زندگی کرد. بعد از فوت او، برادرش گفت به دلیل نارسایی قلبی از دنیا رفته، ولی بعد از ۱۰ سال همسرش اعلام کرد که وقتی برای عمل قلب به بیمارستان رفته به او خون آلوده تزریق و به ایذ مبتلا شده است. اما پزشک ها برای جلوگیری از قضاوت های اشتباه و واکنش های احتمالی مردم و رسانه ها از خانواده اش خواستند این مسئله را مخفی کنند. بعد از مرگ بسیاری از آن پزشک ها، خانواده آسیمواف سرانجام گفتند که ایزاک به دلیل ابتلا به ایذ از دنیا رفته است.



۵۰۰ کتاب علمی فقط در ۲۰ سال زندگی

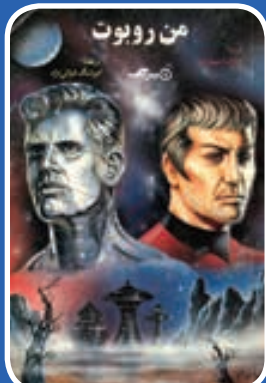
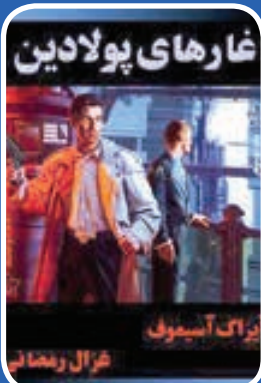
آسیمواف از نظر تعداد کتاب هایی که نوشته، جزو شگفت انگیزترین نویسنده هاست. او ۵۰۰ کتاب را در حدود ۲۰ سال نوشته است. ۵۰۰ کتاب برای تمام سنین و سلیقه ها. او به طرز ماهرانه ای بلد بود مخاطب را با خودش همراه کند، اگر برای کودک و نوجوان می نوشت، می دانست قطور بنویسد که برای شان قابل فهم باشد و دلزده نشوند. اگر برای مخاطب دانشگاهی و به تجربه می نوشت، می دانست چه کار کند تا حوصله مخاطب سر نرود. اگر داستان می نوشت، می دانست با چه روشی آدم را میخکوب کتابش کند. ایزاک کارش را بلد بود، او نیامده بود تا استاد دانشگاه شود و روی تخته چیزی بنویسد و دانشجویان یادداشت کنند، او آمده بود تا برای همه بنویسد و کودک و نوجوان و بزرگ سال را حیرت زده کند. او در ۱۸ سالگی نخستین داستانش را به نام «گشتی در حوالی سیارک وستا» نوشت که در شماره اکتبر ۱۹۳۸ مجله داستان های حیرت آور چاپ شد. تقریباً ۲۰ سال طول کشید تا صد کتاب بنویسد. صد کتاب بعدی، مرحله مهمی از زندگی او بود که در مارس ۱۹۷۹، در طول ۱۱۳ ماه یا در حدود ۹ سال و نیم به آن رسید یعنی چیزی بیش از ۱۰ کتاب در سال. در دسامبر ۱۹۸۴، فقط پس از گذشت شش سال دیگر، او سیصدمین کتابش را نیز منتشر کرد. آسیمواف خود شیفته نبود، فکر نمی کرد کار بزرگی انجام می دهد. او آن زمان نمی دانست سال های بعد چه تاثیری روی نوجوانان سراسر جهان می گذارد و سال ۱۹۸۴ در مصاحبه ای گفت: «من سعی نمی کنم شاعرانه یا به سبک ادبی عالی بنویسم. فقط تلاش می کنم ساده بنویسم و خوشبختم که آن قدر واضح می اندیشم که نوشته هایم مثل اندیشه ام به شکلی رضایت بخش در می آید. من هرگز آثار همینگوی، فیتر جرالذ، جویس یا کافکا را نخوانده ام. تا به امروز با شعر و رمان های قرن بیستم غریبه ام که بی تردید این موضوع، خود را در نوشته هایم نشان می دهد.»

آسیمواف متشکریم که نویسنده شدی

خانواده او وقتی پنج ساله بود به آمریکا مهاجرت کرد. همین باعث شد ایزاک تلاش کند زبان انگلیسی را یاد بگیرد. هوش ایزاک خیلی خوب بود، درس هایش را جهشی می خواند و در ۱۵ سالگی دیپلم گرفت. شیمی را به طرز عجیبی دوست داشت و به همین دلیل به دانشگاه رفت تا شیمی بخواند. این رشته را تا مرحله دکترا ادامه داد و با این که در سال هایی که مدرک دکترایش را گرفت حسابی غرق داستان نویسی شده بود برای استادی دانشگاه هم پذیرفته شد. البته در آن سال ها درآمدی که از نوشتن کتاب به دست می آورد بسیار بیشتر از حقوقش از تدریس در دانشگاه بود. شاید اگر او برای همیشه در دانشگاه می ماند، سرنوشت خیلی از ما اکنون فرق می کرد. خیلی ها معتقدند چه خوب شد که ایزاک نوشتن کتاب هایش را بیشتر از تدریس در دانشگاه دوست داشت که اگر در کسوت استادی باقی می ماند تعداد محدودی دانشجو تربیت می کرد ولی با کتاب هایش تاثیر عمیق تری بر نوجوانان سراسر جهان گذاشت.

کار در لبنیات، ایزاک کوچک را شیفته علم کرد

پدر ایزاک لبنیات فروشی داشت، گاهی مجله های علمی تخیلی که به مغازه اش می آمد به دست ایزاک می افتاد و او با اشتیاق آن ها را می خواند، ساعت ها غرق در ماجراهای علمی می شد و این علاقه، آینده او را ساخت. شگفتی های دنیای علم، کنجکاوی ایزاک را بر می انگیزخت و او مشتاق تر می شد که سوال های جدیدی مطرح و درباره ماجراهای جدیدی خیال بافی کند. هر مجله جدید انگار سوال های جدیدی پیش روی ایزاک می گذاشت. ایزاک در صبح های کودکی اش روزنامه پخش می کرد و عصر ها بعد از مدرسه در مغازه پدر کار می کرد که اگر کمی دیرتر می رسید همیشه سرزنش می شد، به همین دلیل مدام در نبرد با زمان و خودش بود تا پدر را راضی نگه دارد. سحر خیزی او ماحصل کار در لبنیاتی پدر بود. او در جایی گفته است: «برای من مایه غرور است که اگر چه یک ساعت شماطه دار دارم اما هیچ گاه آن را کوک نمی کنم و ساعت ۶ صبح، خود از خواب بیدار می شوم، من هنوز به پدرم ثابت می کنم که آدم تنبلی نیستم، در بزرگ سالی این حساسیت روی زمان در ایزاک باقی ماند. راس ساعت ۶ صبح بیدار می شد و در ساعت ۷:۳۰ پشت ماشین تحریر خود می نشست و تا ساعت ۱۰ شب کار می کرد. او گفته است: «اگر پزشکم به من بگوید، بیش از پنج دقیقه زنده نیستم، وقتم را تلف نخواهم کرد، سریع تر تایپ می کنم.»



قوانین معروف آسیمواف درباره روبات ها

آسیمواف چند کتاب علمی و چند داستان درباره روبات ها نوشته است. او دنیای روبات ها را به شدت دوست داشت و درباره آینده روبات ها در تمام کتاب هایش توصیف های جالبی داشته در حالی که در زمان نوشتن آن کتاب ها اصلاً امکان ساخت چنین روبات هایی وجود نداشته است. او برای دنیای خیالی روبات ها قوانینی نوشته که حتی بعد از مرگش اساس ساخت صنعتی روبات ها قرار گرفته است. برای مثال «هیچ روباتی نباید به بشر صدمه بزند»؛ این جمله به عنوان اصلی ترین قانون مطرح است و قوانین بعدی تکمیل کننده قانون اصلی اند که می گویند: یک روبات باید از فرمان های انسان ها تبعیت کند مگر این که آن فرمان ها در تعارض با قانون اول باشد. یعنی دستور مرگ انسانی را در بر داشته باشد. قانون بعدی می گوید تا هنگامی که قانون اصلی و قوانین بعدی زیریا گذاشته نشده است روبات باید وجود خود را حفظ کرده و در بقای خود بکوشد.

کدام یک از پیش بینی های علمی آسیمواف به واقعیت پیوست؟

آسیمواف عاشق آینده بود. او پیش بینی هایی درباره زندگی در ۵۰ سال آینده داشت که بسیاری از آن ها در زندگی فعلی ما به واقعیت پیوسته است. او مقاله ای در سال ۱۹۶۴ پیش بینی های خود را درباره جهان در ۵۰ سال آینده (یعنی سال ۲۰۱۴) تشریح کرده بود. آسیمواف پیش بینی می کرد که «وسایلی در آشپزخانه های جدید به کار خواهند رفت که غذا را سریع آماده می کنند، بدون معطلی آب را جوش می آورند و خودشان قهوه درست می کنند.» امروز قهوه جوش ها، مایکروویو و توستر، چای ساز و زودپز ابزار آشنای آشپزخانه ما هستند. او همچنین گفته بود که «در آینده علاوه بر تماس صوتی با تلفن تماس تصویری هم امکان پذیر می شود و این ارتباطات در سطحی فراگیر برای تمام مردم جهان قابل استفاده خواهد بود.» چیزی که امروز یکی از عادی ترین امکانات ارتباطی زندگی ماست. «صفحات نمایشگر قابل نصب روی دیوار جای تلویزیون های رومیزی و کوچک را خواهد گرفت.» فناوری که حتی زودتر از سال ۲۰۱۴ اجرایی شد و حالا هر روز پیچیده تر و پیشرفته تر می شود. «روبات ها در سال ۲۰۱۴ نه عمومیت خواهند یافت و نه کارشان عالی خواهد بود، ولی وجود خواهند داشت.» اکنون که در سال ۲۰۱۸ هستیم روبات های زیادی در حوزه های مختلف پزشکی و صنعت و فناوری به کار می روند اما هنوز به طور مشخص وارد خانه مردم عادی نشده اند و نمی شود گفت زندگی انسان و روبات پدیده ای رایج شده است. «ساختن خودروهایی که با روبات هدایت می شوند رایج خواهد شد.» اکنون خودروهای مدرن، دارای سیستم هوشمند روباتیک است که تشخیص دقیق تری برای کنترل خودرو و نسبت به انسان دارد. البته بخشی از پیشگویی های آسیمواف هنوز به وقوع نپیوسته، مثلاً او گفته در سال ۲۰۱۴ گیاهانی پرورش داده می شوند که با انرژی ستاره های دیگر (غیر از خورشید) رشد می کنند و مکالمه و تماس با ماه دیگر دشوار نخواهد بود. موضوع اخیر در حقیقت اکنون قابلیت اجرایی دارد اما هنوز انسان جدیدی به ماه نرفته تا این ارتباط دوباره برقرار بشود.

سیارکی به افتخار سلطان تخیل در زمین

ایزاک به تناسب کتاب های فراوان، اثر گذار و مهمی که نوشته است جایزه هم برده، در حقیقت بزرگ ترین و معتبرترین جوایزی که ممکن بود در حوزه علمی و تخیلی به نویسنده ای برسد، همه اش در دستان آسیمواف بوده است. پنج جایزه «هوگو»، سه جایزه «نیبولا» و جایزه «استاد بزرگ» انجمن نویسندگان علمی تخیلی آمریکا به پاس یک عمر فعالیت موفقیت آمیز در زمینه داستان نویسی علمی-تخیلی در سال ۱۹۸۷ به آسیمواف رسید. ... اما بزرگ ترین افتخار او شاید نام گذاری یک سیارک به نام سیارک آسیمواف ۵۲۰۲ باشد. تنها کسانی که می توان آن ها را هم تراز آسیمواف بزرگ دانست، «آرتور سی کلارک» و «رابرت هایین لاین» هستند. این سه نفر پیشروهای داستان های علمی تخیلی اند و بیشتر نوجوانانی که ذهن های کنجکاو و پرسش گر دارند، حداقل با آثار یکی از این سه نفر خاطره دارند.

کتاب های تاریخ علم، روایتی از کشف ها و اختراع ها

نگاهی به تاریخ علم، عبارت آشنایی بود روی مجموعه کتاب هایی با پس زمینه کرم رنگ آسیمواف که در ایران ترجمه شده بود. با تصویری مرتبط به موضوع اصلی که روی جلد کتاب چاپ شده بود. انسان در فضا، روبات ها، دینوزورها، ژن ها و ژنتیک، کیهان، ابر رسانایی، میکروب ها، ویتامین ها، الکتریسیته، خون و ... کتاب هایی با دامنه بسیار وسیع از موضوعات علمی. ایزاک در این کتاب ها واقعا نگاهی کوتاه و خلاصه شده به هر حوزه از علم انداخته بود، سیر تحولات و پیشرفت اش را بر ایمان گفته بود، از جزئی ترین ذرات تشکیل دهنده داخل اتم تا بزرگ ترین ستاره های جهان در دور دست ترین نقطه کیهان. ایزاک از داخل بدن و نحوه فعالیت هر یک از اعضای بدن می گفت، حتی اگر هیچ علاقه ای به پزشکی نداشتید یا از خون بدتان می آمد داستان سفر گلبول های قرمز در سراسر بدن را آن قدر شیرین و جذاب و ساده تعریف می کرد که دلتان نمی خواست کتاب را زمین بگذارید. ایزاک وقتی از فضا می گفت یک فضانورد ماهر بود که دوست داشت لذت دیدن و دانستن درباره فضا را به ما هم بچسانند. وقتی از الکتریسیته می گفت یک مهندس بود که وسایل برقی را خیلی خوب می شناخت و طرز کار هر کدام را ساده و گویا شرح می داد. وقتی از دایناسورها می نوشت یک دیرینه شناس بود که انگار تک تک دایناسورها را از نزدیک دیده و خلق و خور رفتار شان را می شناسد. ایزاک در مجموعه «نگاهی به تاریخ علم» مدام لباس عوض می کرد و در قامت افراد ماهر در هر رشته در می آمد تا برای مان بگوید هر دانشی قطور به وضعیت فعلی اش رسیده و چرا جذاب و مهم است. بعید است کسی به خوبی او بتواند درباره شکل گیری و به درد بخور بودن هر علمی خریف بزند یا بنویسد.